

با سلام خدمت پدر عزیز و مهربانم آقای شهبازی جان و تمام دوستان و همراهان بیدار. برنامه‌ی ۸۵۹، غزل ۲۳۹۱.

باز آمد آن مغنی، با چنگ ساز کرده
دروازه‌ی طرب را بر عشق باز کرده
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره‌ی ۲۴۹۱

با گشودن فضا و دادن پیغام بندگی به وسیله‌ی ستاره‌ی تسلیم به ماه زندگی، خداوند با چنگ خوش‌نوا، پا به مرکز خالی شده از چیزها گذاشت و زیباترین ترانه‌ی آفرینش را سرود و مرکز خالی از چیزها با ارتعاش زندگی، به رقص و شادی درآمد!

بازار یوسفان را از حسن بر شکسته
دکان شکران را یک یک فراز کرده
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره‌ی ۲۴۹۱

با شناخت مرکز عدم، دیگر خوشی کاذب هیچ همانیدگی، نظر را جلب نمی‌کند و هیچ کششی ندارد و دکان تمام همانیدگی‌های به‌ظاهر شیرین، یکی پس از دیگری بسته خواهد شد.

شمشیر در نهاده سرهای سروران را
و آن گاهشان ز معنی بس سر فراز کرده
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره‌ی ۲۴۹۱

سر انسان‌های عاشق در پیشگاه زندگی، پایین است و تسلیم. هر لحظه خداوند گردن همانیدگی‌هایشان را می‌برد و در عوض این قربانی، از گلستان معنای حضور استشمام می‌کنند و عقل، قدرت، هدایت و امنیت را از مرکز بی‌نهایت و ابدیت خداوند، دریافت می‌کنند.

خود کشته عاشقان را، درخونشان نشسته
و آن گاه بر جنازه‌ی هر یک نماز کرده
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره‌ی ۲۴۹۱

نماز برکت و فراوانی زندگی، فقط در صورت کشته شدن همانیدگی‌ها، توسط مرکز عدم خوانده می‌شود و شرط خوانده شدن این نماز، قربانی هر آنچه غیر از زندگی در مرکزست، می‌باشد.

آن حلقه‌های زلفت، حلق که راست روزی؟
ای ما برون حلقه گردن فراز کرده
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره‌ی ۲۴۹۱

حلقه‌ی بندگی خداوند، نه بر هر گردنی آویزان می‌شود، هر چند ذهن او را فریفته باشد که در حلقه‌ی بندگی ست. تنها کسانی حلقه‌ی عشق و بندگی خداوند را بر گردن خواهند داشت که با شناسایی و تسلیم در هر لحظه، آماده‌ی قربانی کردن هم‌هویت‌شدگی‌ها باشند.

ما از برون در شده مغرور صد فریب
تا خود درون پرده چه ها می‌کنند
حافظ، دیوان غزلیات، غزل شماره‌ی ۲۰۰

در این‌جا نیز پردگیان و بندگان همان کسانی هستند که هر لحظه در تسلیم، پذیرش و قربانی کردن ذهن هستند، نه کسانی که فریفته‌ی ذهن هستند و در این راه ادعایی بیش ندارند و از راه گوش ذهن فربه شده‌اند.

از بس که نوح عشقت چون نوح نوحه دارد
کشتی جان ما را دریای راز کرده
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره‌ی ۲۴۹۱

اگر مرکز انسان مملو از چیزها نباشد، در هر لحظه، صدای بلند و رسای عشق زندگی را خواهد شنید که آماده‌ی فیض رساندن و دادن پیغام‌های سراسر پوشیده از چشم کور ذهن است و تنها راه نجات از کوه همانیدگی‌ها، سوار شدن بر این کشتیست؛ کشتی یکتایی زندگی.

ای یک ختن شکسته، ای صد ختن نموده
وز نیم غمزه ترکی سیصد طراز کرده
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره‌ی ۲۴۹۱

خداوند با شکستن هر همانیدگی به‌ظاهر زیبای ذهن، هزاران ختن و زیبایی حقیقی می‌آفریند و به ما نازیبا بودن همانیدگی‌ها را نشان می‌دهد و از خرد برخاسته از مرکز عدم با یک اشارت، هزاران برکت و فراوانی را روانه‌ی مرکز خالی شده از چیزها، می‌کند.

بخت آید نهاده پای تو را به رخ بر
کت بنده ی کمینم، وانگه تو ناز کرده
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ی ۲۴۹۱

در اثر گشودن فضا و داشتن تسلیم در هر لحظه، می توان به مرکز عدم وصل شد و این گونه خداوند پای خو را بر صورت زندگی باز می کند، اما این کافی نیست و باید هر لحظه در برابر خداوند احساس نیاز کرد.

زمان زنده شدن هر انسانی فقط و فقط به دست خداوند است و ما در این راه چاره ای جز کوشش نداریم، پس با خط و نشان کشیدن، قهر کردن، ادامه ندادن، دنبال نتیجه گشتن، با خط کش ذهن سنجیدن و با چیزها هم هویت شدن، یعنی به جای این که سراسر نیاز باشیم، برای خداوند ناز می کنیم، درحالی که ناز کردن، برآورده ی خداوندست و بس. باید با ادامه دادن، تسلیم بودن و خالی کردن مرکز از هرچیز، در هر حالی ناز زندگی را عاشقانه کشید .

ای خاک پای نازت سرهای نازنینان
وز بهر ناز تو حق شکل نیاز کرده
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ی ۲۴۹۱

برای این که لایق نازنینی زندگی گشت، باید ناز زندگی را کشید و در هر شرایطی، با تسلیم بی چون و چرا و بدون قضاوت و مقاومت، اعلام نیاز به او کرد و از هر نیازی که هشیاری جسمی دارد، تشخیص داد که چقدر به او نیازمندیم و با پذیرش کامل و بی چون و چرا، این نیاز را به درگاه زندگی اعلام داشت .

ای زرگرِ حقایق، ای شمس حق تبریز
گاهم چو زر بریده، گاهم چو گاز کرده
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ی ۲۴۹۱

زندگی چون زرگری ست که با بریدن سر همانیدگی ها، به شرط گشودن فضا، به انسان ها این امکان را می دهد، که هم همانیدگی های خود را قربانی کنند و هم پس از مدتی، در اثر این اتفاق مبارک و اتصال با مرکز عدم، خودآگاهانه و عاشقانه، همانیدگی های خود را شناسایی و در راه حضرت دوست قربانی کنند، ان شاءالله.

والسلام .

با احترام، سرور از شیراز